

# امشب کنار غزل‌های من بخواب

(مجموعه‌ی غزل و چند مثنوی)

افشین یداللهی



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

## فهرست

### غزل‌ها

۱. یک روز می‌آیی که من، دیگر دجارت نیستم ..... ۱۳
۲. آمد و گفت روح بادم و رفت ..... ۱۵
۳. سوزاندیم که دلم خام‌تر شود ..... ۱۷
۴. آتش بزن آرامشِ خاکستریّت را ..... ۱۹
۵. گاهی مسیرِ جاده به بن‌بست می‌رود ..... ۲۱
۶. دلی پشتِ ارابه‌ی عشق بستی و رفتی ..... ۲۳
۷. آرام بگیر امشب، ما هر دو پُر از دردیم ..... ۲۵
۸. از تو بعید نیست جهان عاشقت شود ..... ۲۷
۹. بانوی فصلِ درختان سارپوش! ..... ۲۹
۱۰. بن‌بست و جاده یکی می‌شود اگر ..... ۳۱
۱۱. یک شب دلی به مسلخِ خونم کشید و رفت ..... ۳۳
۱۲. آینه‌وار با تو، اقرار پشتِ اقرار ..... ۳۵
۱۳. یک بار، مؤمنانه به شوقم نگاه کن ..... ۳۷

۳۷. کاری کن از سرِ من آب بگذرد ..... ۸۴
۳۸. در آغوشِ من هستی و نیستی ..... ۸۶
۳۹. مُرددم میانِ غربتِ شیطان و قُربِ جبرائیل ..... ۸۸
۴۰. حقیقتی که در این وعده‌های رویایی ست ..... ۹۰
۴۱. وقتی خدا تکثیر شد اما یکی ماند ..... ۹۲
۴۲. قلبم از اعتنای گمّت سگته می کند ..... ۹۴
۴۳. سفر به غیرِ تو را با سرابِ باطل کن ..... ۹۶
۴۴. کار از یقین گذشته و مشکوک مانده‌ای ..... ۹۸
۴۵. دیوارِ یقین، وسعتِ زندانِ خودم بود ..... ۱۰۰
۴۶. دیشب کنار پنجره‌ام هیچکس نبود ..... ۱۰۲
۴۷. من خاکِ پایِ مردمِ آزاده‌ی توام ..... ۱۰۴
۴۸. وقتی که واژه را در بستر سکوت، تصویر می کنی ..... ۱۰۶
۴۹. بهار، هستی پنهانِ درون آینه‌ست ..... ۱۰۸
۵۰. تا توطئه‌ای دیگر، ای دوست خداحافظ ..... ۱۱۰

### مثنوی‌ها

۵۱. کیست قراولِ غزل؟ شاعرِ شورشی منم ..... ۱۱۵
۵۲. من همه کار کرده‌ام، جعلِ خودم، قتلِ غزل ..... ۱۱۹
۵۳. سر بریدند آسمان را در زمین ..... ۱۲۱
۵۴. در چشمِ ماتم رستگاری موج می زد ..... ۱۲۵

از روز شمارِ یک عشق

۵۵. زیباییِ تو سَم است، می نوشم و می میرم ..... ۱۳۱
۵۶. علتِ شعرهای من ..... ۱۳۳
۵۷. درد که می کشی، جهان رنگِ پریده می شود ..... ۱۳۵
۵۸. خیره شدن به چشم تو ..... ۱۳۷
۵۹. «ساقی» از ساقِ عجیبِ تو چنین نام گرفت ..... ۱۳۹
۶۰. فقط به عشقِ ذوقِ تو زمانِ خواندنِ غزل ..... ۱۴۱

یک روز می آیی که من، دیگر دجارت نیستم  
از صبر ویرانم ولی چشم انتظارت نیستم

یک روز می آیی که من، نه عقل دارم نه جنون  
، شک به چیزی، نه یقین، مست و خمارت نیستم

شب زنده داری می کنی، تا صبح زاری می کنی  
تو، بی قراری می کنی، من، بی قرارت نیستم

آمد و گفت روحِ بادم و رفت  
عطرِ او ماند رویِ یادم و رفت

خود نفهمید در چه حالی بود  
گریه می کرد و گفت شادم و رفت

تکه‌های دلی که عاریه بود  
شعر کردم به عشقِ دادم و رفت